

Analysis of two perspectives on the presence of Aryans and their culture on the Iranian plateau "from the Iron Age" or "before" in; Outline a third perspective

Sorena Firouzi*, **Ibrahim Raigani****

Muhammad Amin Saadat Mehr***

Abstract

In these few decades, and especially The recent two decades, the debate over the date of arrival of Aryan populations on the Iranian plateau has been one of the topics in the world of historical and archaeological studies in Iran. There are two different historical-archaeological views in this regard, one of which is more common, the arrival of the Aryans is associated with the Iron Age and the late second millennium BC. Another theory traces the history of the presence of these peoples on the plateau to pre-Iron Age. Ghirshman, Cameron, Dyson and Young's articles form the basis for field examining the interpretations made in the first view and the third volume of Encyclopaedia of Kashan, analyzing the arguments of the second view in this article. The leading article, while examining and criticizing the arguments of the first theory, analyzes the critical reasons of the second view based on the Encyclopaedia of Kashan and the documents presented in it and analyzes each of these components. The present study showed that there are reasons that both theories have put forward

* Ph.D. Student, Archaeological Department, Faculty of Arts and Architecture, University of Mazandaran, Babolsar, Iran, sorena.firouzi@gmail.com

** Assistant Professor, Archaeological Department, Faculty of Literature and Humanities, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran (Corresponding Author), raigani.khalefe@gmail.com

*** Ph.D. Student, Archaeological Department, Faculty of Arts and Architecture, University of Mazandaran, Babolsar, Iran, ma.saadatmehr@gmail.com

Date received: 2022/05/07, Date of acceptance: 2022/09/31



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

a correct view in relation to some regions, but this view cannot be followed and proven in all regions of the Iranian plateau.

Keywords: Aryans, Iranian plateau, Akkad, Medes, Karzina.



بررسی دو دیدگاه حضور آریاییان و فرهنگ آنان در فلات ایران «از عصر آهن» یا «پیش از آن»؛ طرح یک دیدگاه سوم

سورنا فیروزی*

ابراهیم رایگانی**، محمدامین سعادت‌مهر***

چکیده

در این چند دهه و به ویژه دو دهه اخیر، بحث بر سر این که، زمان ورود جمعیت‌های آریایی به فلات ایران در چه عصری بوده، یکی از موضوعات جدالی دنیای تاریخ پژوهی و باستان‌شناسی ایران است. در این باره دو دیدگاه معروف تاریخی-باستان‌شناختی وجود دارد که در یکی که رایج تر است، ورود آریاییان مرتبط با عصر آهن و اواخر هزاره دوم پیش از میلاد دانسته می‌شود. نظریه دیگر، پیشینه حضور مردمان یادشده در فلات را به ادوار پیش از عصر آهن نسبت می‌دهد. مقالات گیرشمن، کامرون، دایسون و یانگ، پایه بررسی تفسیرهای صورت گرفته در دیدگاه نخست و جلد سوم دانش‌نامه کاشان، مبنای تحلیل ادله دیدگاه دوم در این مقاله را تشکیل داده‌اند. مقاله پیش رو، ضمن بررسی و نقد ادله نظریه نخست، به واکاوی دلایل انتقادی دیدگاه دوم، به مستندات مطرح شده در کتاب دانش‌نامه کاشان نیز می‌پردازد و مولفه‌های آن را تحلیل می‌کند. این امر با برقراری یک مطالعه

* دانشجوی دکتری، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران،
sorena.firouzi@gmail.com

** استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران (نویسنده
مسئول)، e.raiyani@neyshabur.ac.ir

*** دانشجوی دکتری، گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران،
Ma.saadatmehr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۹



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

تطبیقی - تحلیلی میان داده‌های استنادشده در هر دو دیدگاه و داده‌های موجود در منابع مکتوب میان رودانی که از چشم هر دو سو نادیده گرفته شده‌اند، صورت می‌گیرد و سپس با بیان نقاط قوت و ضعف هر دو دیدگاه، نظریه سوم را با حالت میانجی مابین دو دیدگاه مطرح می‌کند. پژوهش کنونی، نشان داد که دلایلی وجود دارند که هر دو نظریه، در رابطه با برخی از مناطق، نگاهی درست را مطرح کرده‌اند، ولی این نگاه در همه مناطق فلات ایران، قابل پیگیری و اثبات نیست.

کلیدواژه‌ها: آریاییان، فلات ایران، اکد، ماد، گرزین.

۱. مقدمه

پیگیری زمان حضور آریاییان در فلات ایران، یکی از موضوع‌های زنده و چالش‌برانگیز در حوزه مطالعات تاریخ‌پژوهی و باستان‌شناسی ایران است. این که چه زمانی نیاکان ایرانی‌زبان‌ها در سرزمین‌های فلات ایران سکونت یافتند و بافت جمعیتی این گستره از چه روزگاری و در چه حدود جغرافیایی شاهد آمدن این مردمان شده است، موضوعی است که دو دیدگاه درباره آن بحث کرده‌اند.

یکی از این دیدگاه، بیان می‌کند که این مردمان، از روزگار عصر آهن و به ویژه از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد، به فلات ایران و موجب تحولات سرزمین‌های این گستره در عصر مورد بحث شدند. کامرون و گیرشمن از پیشگامان این اندیشه در باستان‌شناسی بوده‌اند (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۰۶؛ گیرشمن، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۵، ۶۹، ۸۹، ۱۱۹-۱۱۸، و ۱۳۰). این نگاه در برخی از پژوهشگران دیگر مانند دیاکونوف (۱۳۸۶)، علی‌یف (۱۳۸۸)، کرتیس (۱۳۸۹) و ویسهوفر (۱۳۹۰) نیز مشاهده می‌شود و پایه تفسیرهای فرهنگی و جمعیت‌شناختی کتاب‌ها و مقالات مرتبط با این دیدگاه را شکل داده است.

در برابر، جلد سوم از کتاب «دانش‌نامه کاشان» و کتاب‌نامه آن در قالب جلد چهارم این مجموعه بر این نگرش ایراد گرفته و دو رکن اصلی نگاه یادشده را مورد انتقاد شدید قرار داده است. این دو مولفه، متشکل از ظهور نام‌های جمعیتی-فردی در کتیبه‌های میان‌رودانی و پیدایی و گسترش سفال خاکستری هستند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۵۹/۳-۵۸). جهان‌شاه درخشانی نویسنده این مجلد یادشده، با ذکر دلایل گوناگون و از جنبه‌های محتوای منابع نوشتاری میان‌رودانی، شواهد باستان‌شناختی، چهره‌شناسی نقوش، شرایط آب و هوایی و نیز

بررسی دو دیدگاه حضور آریاییان و فرهنگ ... (سورنا فیروزی و دیگران) ۱۰۷

مولفه‌های زبانی ریشه واژگانی، در صدد طرح فرضیه دومی، مبنی بر حضور کهن‌تر آریاییان در گروه‌های جمعیتی مختلف و در همه نقاط فلات بوده است (درخشانی، ۱۳۸۳: ۸۸/۳-۸۵، ۹۷-۱۱۳). او در سرآغاز بحث خود، عمیقاً به مساله نبود تناسب میان نگاه محققان به اساطیر ایرانی و اساطیر دیگر حوزه‌ها پرداخته و بیان کرده است که واریسی هسته تاریخی این اساطیر، آن‌طور که در پژوهش‌های موازی و مشابه دیگر سرزمین‌ها صورت گرفته، در رابطه با ایران رخ نداده است (درخشانی، ۱۳۸۳: ۵۴/۳-۵۳).

این مقاله در پی تحلیل مولفه‌های این دو دیدگاه نوشته شده و ضمن ارزیابی آن‌ها، دیدگاه سومی در این باره مطرح و دلایل خود را ارائه می‌کند.

۲. هدف و پرسش‌های پیش‌رو

آن‌چه در این مقاله مورد سوال قرار گرفته است، واریسی میزان درستی یکی از دو نظریه مرتبط با زمان حضور آریاییان در فلات ایران است. این‌که مولفه‌های کدام نظر صحیح و قابل پیگیری علمی است، اساس تحلیل‌های این مقاله را شکل می‌دهند. یکی از این دو دیدگاه که از آن با نام «حضور آریاییان در فلات ایران از عصر آهن» یاد می‌کنیم، استوار بر تحلیل‌های مرتبط با مولفه‌های سفال‌شناسی و پیدایی نوع خاصی از ظروف و داده‌های مادی غیر مکتوب دیگر چون ظهور آیین ویژه‌ای از مُرده‌سپاری است. نظر دوم که محور واریسی آن در این مقاله، مولفه‌های تحلیلی جلد سوم از کتاب دانش‌نامه کاشان است، به نقد ادله دیدگاه نخست و طرح دلایلی متفاوت به منظور بیان «حضور ماقبل از عصر آهن این مردمان در فلات ایران»، بنیاد واکاوی مقاله پیش‌رو را پیش می‌برد. بر این اساس، سه پرسش زیر در این پژوهش انجام می‌گیرند:

۱- شیوه نقد استنادها و مولفه‌های نظریه «حضور آریاییان از عصر آهن» و ارزیابی میزان علمی بودن این دلایل چگونه است؟ ۲- آن گروه از دلایل مرتبط با نظریه «حضور پیش از عصر آهن آریاییان در فلات ایران» چگونه ارزیابی علمی می‌شوند؟ ۳- در صورتی که ادله هر دو نظریه، دچار مشکلات علمی جهت به یقین رسیدن باشند، آیا می‌توان نظر سومی میان دو نظر مطرح کرد، مبنی بر این‌که در برخی از مناطق فلات، این حضور کهن‌تر از عصر آهن است، ولی در برخی مناطق دیگر، چنین نیست؟

۳. روش‌شناسی پژوهش

از آن‌جا که محتوای مقاله پیش‌رو به جنبه‌های گوناگون دو نظریه مرتبط با حضور آریاییان در فلات و با محوریت واکاوی کتاب جلد سوم دانش‌نامه کاشان می‌پردازد، بنابراین در بررسی‌های صورت گرفته، بیش از یک روش معیار به کار رفته است. روش نخست، در پیوند با مقوله باستان‌شناسی است که بهره‌مندی از آن، یک ابزار مهم و راهگشا برای پیگیری و گاه به نتیجه‌رساندن پژوهش‌های اسطوره‌شناسی بر مبنای بررسی تاریخ‌مندی هسته اسطوره‌ها است. با استفاده از این نگرش، امکان استفاده تحلیلی-تطبیقی همه مولفه‌های ممکن (شواهد باستان‌شناختی، شواهد میدانی مرتبط با تغییرات آب و هوایی و ...) برای واریسی یک پدیده اساطیری در دسترس محقق خواهد بود و در نتیجه، می‌توان به دریافت علمی‌ترین پاسخ ممکن به پرسش‌های بنیادی خوش‌بین بود. در مطالعات باستان‌شناسی اساطیر، مولفه‌های گوناگونی معیار تحلیل اطلاعات قرار می‌گیرند. مواردی چون شباهت‌ها و یا مطابقت‌های جغرافیایی، نامی، زمانی و کرداری میان درون‌مایه یک متن اساطیری و شواهد میدانی - باستان‌شناختی، ابزارهایی هستند که بر پایه آن‌ها و همان‌طور که در مقدمه آورده شد، یک اسطوره‌باستان‌شناس از چندین زاویه، به بررسی تاریخ‌مندی هسته یک اسطوره، پیش از همراه شدن آن با شاخ‌وبرگ‌های حاصل از گذر زمان می‌پردازد. در این راستا، نگرش‌های مختلفی به کار گرفته شده است. مشابه با مطالعات تطبیقی که برای مساله آخه‌ای‌ها در باستان‌شناسی یونان صورت گرفت (بنگرید به ادامه و بخش نقد شیوه پژوهش و نگرش اساطیر)، در مقاله پیش‌رو نیز، مطابق با تحلیل مولفه‌های یادشده، به واکاوی موضوع پرداخته شده است. در ادامه، روش تحلیلی-تطبیقی بر مبنای استخراج داده‌های جغرافیایی غرب و شمال غرب فلات ایران از کتیبه‌های مرتبط میان‌رودانی (اکدی و بابلی قدیم) و در گام بعدی، تحلیل این داده‌ها با اطلاعاتی است که در کتیبه‌های نوآشوری وجود دارند و مورد استناد باورمندان نظریه حضور از عصر آهن جمعیت‌های ایرانی‌تبار در فلات قرار گرفته‌اند.

۴. دیدگاه مهاجرت آریایی‌ها در عصر آهن

گیرشمن و کامرون از نخستین باستان‌شناسان باورمند به دیدگاه مهاجرت متأخر ایرانیان به فلات ایران بوده‌اند. در این باره گیرشمن با ویرانگر و متجاوزگر خواندن نیاکان ایرانیان، درباره آمدن آنان به فلات ایران، این چنین نوشته است:

نفوذ ایرانیان در ایران، در آغاز هزاره اول پ.م، به وضعی جز وضع مهاجمه نخستین - در هزار سال پی - موثر افتاد. مهاجمان به زور و با امواج متوالی وارد می‌شدند و ظاهراً همان دو جاد ای را که در نخستین مهاجمه^۱ سپرده بودند، این بار نیز طی کردند، یعنی قفقاز و فرارود. به هر حال، در این زمان، آنان توسط قوم بومی آسیایی مستهلک نشدند ... شعبه شرقی ایرانیان، که از فرارود آمده بودند، نمی‌توانست به طرف جنوب هندوکش گسترده شود، زیرا همه ناحیه رنج و پنجاب قبلاً در دست شعبه خواهر آریاییان - هندوان آینده - افتاده بود، و آنان در دوران مهاجمه قدیم هند و ایرانیان، در آن حدود مستقر شده بودند. بنابراین تازه واردان مجبور بودند به مغرب، به سوی فلات ایران، در طول جاده طبیعی که از بلخ به طرف قلب ایران پیش می‌رود، حرکت کنند. این بخش ایران، کمتر از هند طرف توجه بود و فقط از جهت مساحت ارزش داشت. ایرانیان هرگز اندیشه تصرف مجدد را نکردند. آنان به سختی در این ایالت با قبایل ودایی محاربه‌ای طولانی کردند که در نتیجه، سرزمین متنازع فیه به ایرانیان تعلق یافت ... در این زمان، ایرانیان آن قدرت را نداشتند که این سد را بشکنند. در طی چهار سده آینده، آن قوم بومی و اصلی را مستهلک کردند و تمدن مخصوص خود را مستقر نمودند. ناگزیر بنیان تمدن مزبور بر فرهنگ‌های ممالک همسایه - که هر چند راه پیشرفت او را به سوی مغرب سد کرده بودند، ولی همیشه دشمن او به شمار نمی‌رفتند - استوار بود. مهاجمان در دره‌های زاگرس مستقر شدند و طرحی برای زندگانی سیاسی، فرهنگی و تا حدی مذهبی خویش - که توسط تمدن‌های مذکور برای ایشان آماده شده بود - ریختند، ولی بعدها خود آن تمدن‌ها را مستهلک کردند ... [پس از اسکان ایرانیان در اوایل هزاره اول پ.م. در شمال غربی فلات و حوزه دریاچه ارومیه] به نظر نمی‌رسد که اقامت پارسیان در شمال غربی ایران طول کشیده باشد. انتقال ایشان یا نتیجه عملیات آشوریان بود و یا بر اثر فشاری که از اورارتو (همسایه شمالی) و یا قبایل دیگر صورت گرفته است. حقیقت این است که در سده هشتم پ.م، آنان در حرکت و پیشرفت تدریجی به سوی جنوب خاوری در طول چین‌های زاگرس بودند. محتملاً در حدود ۷۰۰ پ.م، آنان در محوطه غربی کوه‌های بختیاری تا

مشرق شهر جدید شوشتر، در ناحیه ای که ایشان پارسواش یا پارسوماش نامیده‌اند - و این نام‌ها در سال‌نامه های آشوری ذکر شده - اقامت گزیده‌اند (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۶، ۶۹ و ۸۹).

«ما تپه مسجد سلیمان را به پارسیانی نسبت می‌دهیم که پس از سده هشتم، شمال غربی ایران را ترک گفتند و در کوه‌های بختیاری اقامت گزیدند» (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

و برپایه این استدلال‌ها، دلیل تاخیر استقرار ایرانیان را چنین ادامه می‌دهد:

ما چیزی در خصوص تشکیلات دولت ماد نمی‌دانیم. دیده شد که این دولت چگونه با کوشش جسورانه افراد خاندان دیاوکو موفق به ایجاد حکومتی بیرون از امیرنشین های متفرق - گردید. بعضی از این امارت‌ها داوطلبانه و برخی اجبارا بدان ضمیمه شدند. وحدت ایرانیان، نسبت به اقوامی مانند مصریان و سومریان، کندتر و آهسته‌تر صورت گرفت، چه می‌دانیم که اقوام مذکور، همین که وضع شکارگری را ترک گفته، به وضع جامعه منظم روستاییان و گله‌پروران درآمدند. حکومت‌هایی تشکیل دادند. اما در ایران حال چنین نبود. علت آن را هم باید در خاصه ترکیبی قوم ماد جست‌وجو کرد، و هم در اوضاع طبیعی، جغرافیایی و اقلیمی که در آن جامعه‌ای - که توسط قومی در هزاره اول پ.م تشکیل شد - توسعه یافته است. فاتحان ایرانی برای آن که بتوانند «آسیانی» (Assiatique) را - که محتملا سکنه بومی ناحیه بودند - تحت تصرف درآورند، و مطیع و مستهلک سازند، محتاج به زمان بودند. در آخر سده هشتم پ.م، این عمل هنوز به حد کمال نرسیده بود. استقرار ایرانیان عملی طولانی و دشوار بود (گیرشمن، ۱۳۸۸: ۱۱۹-۱۱۸).

گیرشمن در اواخر زندگانی خود، مسیر نهایی مهاجرت را در دو جهت پنداشت، مسیر نخست، توسط پارسیان و مادی‌ها با خاستگاه قفقاز و در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد پیموده شد. مسیر دوم، توسط نیاکان گرگانی‌ها، پارتی‌ها و هراتی‌ها طی شده که در آن، دریای شمال را دور زده و در اوایل هزاره یکم به شمال و شمال خاوری ایران درون شدند (طلایی، ۱۳۸۹: ۴۲).

او همچنین، برای راسخ سازی پنداشتش، نظرپردازی های «انسان‌شناختی» (Anthropolgical) نیز انجام داد:

بیشتر جمجمه‌هایی که در گورستان [سیلک] یافته می‌شود، درازسر (Dolichocephal) است، و این امر پیش‌تر در فلات ایران مشاهده نشده بود. از این نظر باید یادآوری کرد

که در حدود همان زمان، اقوام درازسر، متعلق به خانواده بزرگ هندواروپایی نه تنها در ایتالیا نفوذ کرده، بلکه در اروپای غربی هم وارد شده بودند (گریشمن، ۱۳۸۸: ۷۹).

این مهاجرت بزرگ هندواروپاییان به آسیا، با عناصر تراکو-فریژیان در آسیای کوچک و ایرانیان در فلات، می‌بایست از بعضی جهات با جنبش‌های بسیار وسیع اقوام مهاجم اروپای جنوبی و غربی - که در حدود همان زمان وقوع یافته - مرتبط باشد. سلت‌ها و ایتالیان درازسر، در اروپا - مانند هندواروپاییان در ایران - جایگزین مستطیل سران (Brachycephal: پهن سران) بومی شدند. کمی پیش از ظهور ایرانیان، تمدن مینوی بر اثر هجوم درازسران تخریب شد؛ در حدود سال ۱۰۰۰، درازسران به انگلستان - که تا آن زمان کشور منحصر مستطیل سران بود - هجوم بردند. مهاجمان لهجه‌های هندواروپایی را با خود وارد کردند، همچنان که ایرانیان لهجه خویش را داخل نمودند^۲ (گریشمن، ۱۳۸۸: ۶۷).

در دهه‌های بعدی نیز بسیاری از ایران‌شناسان، مورخان و پژوهشگران دیگر، عینا و پیرو نگرش فرضی یادشده، همین مهاجرت و اصول آن (نام برده شدن از ایرانیان در نبشته‌های نوآشوری و تغییرات سفالی) را در کتاب‌ها و تفسیر داده‌های خود تکرار کردند:

اما در مورد خود ایرانیان باید گفت که آشوریان نخستین بار دسته‌هایی از پارس‌ها را سال ۸۴۴ پ.م. در دره‌های زاگرس مرکزی ملاقات کردند ... این امر محتمل خواهد بود که ورود پارس‌ها (به شکل شبانانی که از شمال راه خود را به این سو باز کردند)، شاید فقط از قرن‌ها نفوذ تدریجی، موجب چندین تغییر اساسی در الگوهای استقراری محلی در حدود ۹۰۰ پ.م. شد (کرتیس، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۱).

بیشتر آریایی‌ها میهن خود را در جنوب روسیه ترک گفتند و بسوی جلگه‌های آسیای مرکزی روانه شدند. فقط سکاهای نزدیک به ایرانی و چند آریایی واقعی در آن جا ماندند. گرگانی‌ها در کنار دامنه شمالی البرز و جلگه کرانه جنوبی دریای که نام خود را به آن دادند ماندگار شدند... ایرانی‌های دیگر از فلات که گرداگرد آن را کوه فرا گرفته است، بالا رفتند ... درجه اختلاف این بخش‌ها [از فلات]، کوه، بیابان و باریکه‌های زمین حاصل خیز است. در مرکز، بیابان‌های بزرگ بود که گذشتن از میان آن‌ها دشوار بود، و در بخش‌هایی دریاچه‌های نمک و در بخش‌های دیگر خاک‌شوره قهوه‌ای و سرخ‌فام آن را پوشانیده بود. کوه‌ها هم به همین اندازه خشک بود و عموماً بی‌درخت و حتی بی‌بوته بود. میان کوه و بیابان خاک خوب بود که تنها به آب نیاز داشت، ولی آب یک گنج پربها و کمیابی بود. اگر کوه‌ها جلوی دشمنان احتمالی را می‌بستند، همچنین

جلوی باران را می‌گرفتند ... پیدا شدن مردمان شمالی را می‌توان از روی استخوان سر آن‌ها دانست ... پیشامدهای گشودن ایران ... در کهنترین بخش‌های یشت‌ها یافت می‌شود... مادیان و پارسیان نخستین بار در سال‌نامه‌های آسوری یاد شده‌اند، وقتی که در ۸۳۶ پ.م، شلمانصر سوم از پادشاهان پارسوا، غرب دریاچه ارومیه باج گرفت و سرزمین ماد، جنوب غربی آب‌های آن رسید. از آن پس این دو مردم مکرر یاد شده‌اند ... این دو گروه از ایرانی‌ها هنوز در گردش بودند (اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱-۲۶).

از سده نهم پیش از میلاد در گواهی‌های آشوری، اشاره‌هایی به نام‌ها و مناطق مسکونی تیره‌های ایرانی در مرزهای شرقی امپراتوری آن‌ها شده است. مادها از آن جمله‌اند (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۱۹).

«مادها و پارسیان در قرن نهم پ.م. در فلات ایران می‌زیستند» (دوبلوویس و وان-دراپیک، ۱۳۸۲: ۸۱).

«دولت پارس تحت فرمان کورش، پس از موجی جدید از مهاجرت طوایف هندواروپایی به وجود آمد» (کینگ و تامسون، ۱۳۸۴: ۲۷۱).

بسیاری از پژوهشگران ... تلویحا گفته‌اند یا به جد تأکید کرده‌اند که ایرانی‌زبان‌ها بومی سرزمینی که ما فلات ایران می‌نامیم، نبوده‌اند، بلکه به آن جا مهاجرت کرده‌اند. این نظر عموماً متکی بر تصویری است که برای اندکی از آن‌ها می‌توان شواهدی نشان داد، مبنی بر وجود و عینیت یک وطن هندواروپایی اصلی با این دریافت ضمنی که هر جا بوده مسلماً بیرون از خود ایران بوده، چه استپ‌های اکراین و جنوب روسیه، اورال و آسیای غربی و آسیای مرکزی باشد و چه آن طور که لرد رنفرو گفته است، در آناتولی. در کنار این عقیده گفته می‌شود که ایرانی‌زبان‌ها - آن‌هایی که گاهی ایرانیان پیشین خوانده می‌شوند و سپس مادها، پارسیان و شاید دیگران - تا هزاره دوم یا زودتر، هزاره نخست پ.م. وارد ایران نشدند. (سرخوش کرتیس و استوارت، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۱).

۵. دیدگاه حضور آریایی‌ها در فلات ایران پیش از عصر آهن

این دیدگاه که پایه‌های آن بر مبنای محتوای جلد سوم از دانش‌نامه کاشان پرننگ و سامان‌دهی شده است، به حضور پیش از عصر آهن آریاییان پرداخته و بخشی از ادله خود را از طریق نقد بنیادهای فرضیه مرتبط با ورود آریاییان به فلات ایران در عصر آهن مطرح

کرده است. پیرو این نگرش، شلمانسر (شلمنصر) سوم (Šalmānaser III) شاه آشوری (۸۱۴-۸۵۸ پ.م) در کتیبه‌های «A.O.102.1, 6, 10, 13, 14, 16, 38»، برای نخستین بار به جمعیت ایرانی تبار مادی و یک جمعیت حوری یا ایرانی تبار مائثایی (Grayson, 1996: 40, Luckenbill 1926: 206; Grayson, 1996: 54, 60-61, 68, 70, & 82) و همچنین به پارسیان (Grayson, 1996: 40) اشاره کرده است و این مساله، به عنوان نخستین اشاره در منابع مکتوب از حضور این گروه‌های ایرانی در منطقه غرب فلات در نظر گرفته می‌شود (دوبلوئیس و وان‌دراسپک، ۱۳۸۲: ۸۱؛ اومستد، ۱۳۸۴: ۳۱-۲۶؛ دیاکونوف، ۱۳۸۶: ۲۵۲-۱۵۶؛ گرشویچ، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۲۹؛ گیرشمن، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۶، ۶۹ و ۸۹؛ علی‌یف، ۱۳۸۸: ۳۸۴-۲۹۴؛ کرتیس، ۱۳۸۹: ۵۲-۵۱ و ۷۹؛ ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۱۹؛ و سرخوش کرتیس و استوارت، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۱، و ۱۸۱). پیرو همین نگرش، ورود این اقوام به فلات ایران نیز کوتاه‌زمانی قبل از این اشاره و مرتبط با اواخر هزاره دوم و یا اوایل هزاره یکم پیش از میلاد فرض و تحولات صورت گرفته در زمینه سفال و تدفین این حدود زمانی، به همین ورود فرضی نسبت داده شد که در ادامه به آن اشاره می‌شود. دانش‌نامه کاشان در جلد سوم خود، ضمن رد انتساب کهن‌ترین اشاره به جمعیت‌های ایرانی در روزگار شلمانسر سوم، درباره یکی از ستون‌های فرضیه مذکور؛ یعنی «تغییر سفال به مثابه تغییر جمعیت»، بر این باور است که نتیجه‌گیری‌های قوم‌محورانه برپایه تغییرات مولفه سفال، مستحکم نیست و چه بسا دو سوی مساله، متعلق به یک جنس جمعیتی و صرفاً دو گروه یا طایفه باشند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۵۹/۳-۵۸). در حقیقت، کتاب یادشده به بنیادهای نگاه غالب در نظرات باستان‌شناسان کلاسیک ایران و نسل بعد از آن پرداخته است.

دانش‌نامه کاشان، سپس شواهدی از نمونه‌های زبان‌شناختی (تغییرات آوایی، ریشه‌ها و صورت واژگان) در نبشته‌های میان‌رودانی به ویژه از دوران اکد را مطرح می‌کند و پیرو آن‌ها، به این استنتاج می‌رسد که مردمان آریایی به ویژه پارسیان و مادی‌ها، از سوی اکدی‌ان و بابلیان در دوران سلسله اول بابل و بابل میانه شناخته می‌شدند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۱۳۵/۳-۱۲۷، ۲۰۳-۱۷۷، ۲۳۰-۲۱۳، و ۳۴۲-۲۹۹). او در گذر تحلیل منابع مکتوب، وارد قیاس‌های چهره‌شناختی و بررسی صفات نقوش انسانی در بوده‌های باستان‌شناختی شده و از چنین واکاوی‌هایی، کوشیده است تا به استحکام دیدگاه حضور پیش از عصر آهن آریاییان در فلات پردازد (درخشانی، ۱۳۸۳: ۶۷/۳-۶۴، ۸۴-۶۹، ۱۷۴-۱۷۰، و ۷۸۶-۷۵۱)

و در انتها نیز، زمان زندگانی زرتشت را مشابه نظر افرادی غیرمتخصص (بهروز، ۱۳۳۱)، مرتبط با قرن هجدهم پیش از میلاد معرفی می‌کند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۶۷۹/۳-۶۷۷).

۶. بررسی و نقد دیدگاه حضور آریاییان در فلات ایران از عصر آهن

امروزه نقد نظریه گیرشمن چندان سخت نیست. هیچ یک از محوطه‌های باستان‌شناختی در بازه زمانی مورد نظر گیرشمن (۱۰۰۰ پ.م. تا ۷۰۰ پ.م.) و در مناطق مورد ادعای وی، آثار یورش‌های دشمنانه نشان نمی‌دهند. تنها در حسنلو IV (مربوط به عصر آهن II) است که اثرات سوختگی برآمده از یورش اورارتو در سده نهم پیش از میلاد دیده شده است (سرافراز و فیروزمندی، ۱۳۸۰: ۶۲). از منظر انسان‌شناسی نیز گیرشمن، به علت عدم آشنایی علمی با این دانش، دچار اشتباهات شگفت‌انگیزی شده است. صفات پهن‌سری و درازسری برپایه یک عدد ثابت محاسبه نمی‌شوند، بلکه هر یک دارای بازه‌ای تعریف شده هستند. به این صورت که تا یک عدد خاص (۷۵/۹)، درازسری و از یک عدد دیگر به بالا (۸۰/۶) پهن‌سری در نظر گرفته می‌شود (نستورخ، ۱۳۴۴: ۲۳). روی هم رفته، درازسری، ویژگی مردمان سفید (اصطلاحاً قفقازی) و پهن‌سری، ویژه مردمان آسیایی شرقی (به اصطلاح مغولی‌سان) است (همان). از این‌رو گیرشمن میان دو عدد مختلف متعلق به مجموعه‌های درازسر، تفاوتی اشتباه فرض کرده و آن‌ها را از دو نوع گوناگون تشخیص داده است و این گونه نتیجه با اشتباه بیشتر گرفته که بومیانی متفاوت با نیاکان ایرانیان در منطقه بوده‌اند که صفت پهن‌سری داشته‌اند! در صورتی که تاکنون اثری از حضور جمعیت‌های مرتبط با آسیای شرقی در عصر مفرغ و آهن فلات ایران گزارش نشده است.

نکته بعدی در نقد این فرضیه، تصور الزام برابری مولفه تغییر سفال به مثابه تغییر قوم در آن است. در واقع، در این‌جا دیدگاه انتقادی به نظریه معروف «رابرت دایسون» (Robert Dyson) و «کایلر یانگ» (Kayler Young) خرده گرفته است. دایسون برپایه تغییرات مواد باستان‌شناختی به دست آمده از میان دوره‌های ششم و پنجم تپه حسنلو (مانند ظهور سفال خاکستری و کنار گذاشته شدن سنت سفال منقوش نخودی)، نتیجه‌گیری کرد که مردمان تازه‌وارد، درون فلات ایران شده‌اند. یانگ نیز با نواحی اطراف و نیمه شمال غربی فلات را از منظر داده‌های سفالی بررسی کرد (Young, 1965: 53-85)، و در ادامه به این نتیجه رسید که نوآمدگان عامل تغییر سفال، «مهاجران ایرانی» یا همان «آریایی‌ها»-یی بوده‌اند که در عصر

آهن I (۱۲۰۰-۱۵۰۰ پ.م) و با زدودن سنت‌های بومیان فلات، درون فلات شدند. مواردی چون همراه شدن تغییر نوع تدفین (پیدایش قبرستان‌ها) نیز در پیش برد این نظر به کار گرفته شد. یانگ در ادامه، پیدایی برخی ظروف در عصر آهن I را در ارتباط با ورود مردمان تازه وارد ایرانی دانسته است که البته این تفسیرها، مورد نقد نیز قرار گرفته‌اند (Dyson, 1965: 193-217; Young, 1967: 11-34; 1985: 361-378; ۱۳۸۹: ۵۶؛ طلایی، ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۵۹).

در رابطه با نقد جهان‌شاه درخشانی بر نظرات دایسون و یانگ، بایستی بیان کرد که هر دو نگرش، فاقد الزام و قطعیت هستند. به سخن دیگر، این منطقی است که تغییر تنها یک مولفه باستان‌شناختی و فرهنگی، به معنای حتمی تغییر قومیت نباشد و حتی ممکن است تغییرات مولفه‌های تکمیلی و الحاقی چون تغییر نوع تدفین به مساله سفال، بیشتر تابع جغرافیای زیست متفاوت و درازمدت یک جمعیت از همان قوم نسبت به جمعیت دیگر از قوم مذکور باشد. چنان‌که این مساله را بین سکا‌های ایرانی‌زبان و اقوام ایرانی درون فلات می‌توان دید (Britannica, Scythian). اما از آن سو، این مساله به معنای عدم همراهی مولفه‌های تغییر کرده با تغییر هویت و قومیت هم نمی‌تواند باشد که بارها نمونه‌های تأیید شده آن گزارش شده است. به عنوان مثال، از فلات ایران، سفال خاکستری برای نخستین بار در دوره دوم (لایه‌های VI و VII) «تپه قبرستان» به دست آمده که مرتبط با نیمه نخست هزاره چهارم پیش از میلاد است. سپس در تپه حصار (از اوایل هزاره سوم) و فرهنگ یانیق نیز دیده شد که مربوط به پیش از عصر آهن I بوده‌اند (طلایی، ۱۳۸۸: ۴۹، ۸۲ و ۱۱۷). نکته جالب این‌جا است که ظهور این تیپ از سفال یادشده، از سوی هیچ پژوهشگری برابر با ورود آریاییان در آن دوره‌های قدیمی‌تر دانسته نشده است، اما به طور یک‌جانبه‌ای پیدایش سفال خاکستری در عصر آهن را یک نشانه خاص ورود آریایی‌ها عنوان کرده‌اند (طلایی، ۱۳۸۸: ۱۵۰؛ طلایی، ۱۳۸۹: ۵۷-۵۶). از دیگر سو، شیوه تدفین در گورستان‌های عمومی در فلات، روشی نوظهور از آغاز عصر آهن، بلکه مرتبط با عصر مفرغ فلات (طلایی، ۱۳۸۸: ۶۵-۶۱) بوده است که این امر، شاید تحت تاثیر فرهنگ کهن‌تر عیید VII و VI در میان‌رودان (طلایی، ۱۳۹۰: ۲۱۴) و یا محوطه عصر مفرغی گنورتپه در آسیای میانه (Dubova, 2019) میان ساکنان فلات ایران رواج یافته باشد، با این حال، باز ظهور این مساله در هر سه منطقه یادشده و مرتبط با روزگاری پیش از عصر آهن فلات ایران معنای حضور آریایی‌ها در آن مناطق در نظر گرفته نشده است. همین امر نشان می‌دهد که تا چه میزان،

برداشت‌های یانگ در الزام انتساب تغییر تبار برمبنای تغییر مولفه فرهنگی، غیر جامع و شتاب زده بوده است. از دیگر سو، نتیجه‌گیری‌های دایسون و یانگ، برآمده از داده‌هایی عمدتاً محلی بوده‌اند تا منطقه‌ای و از این رو، به دور از جامعیت برای تعمیم موضوع به تمامی سرزمین‌های فلات ایران هستند. در همان منطقه شمال غرب فلات نیز، سفال‌های تپه هفتوان، با یافته‌های سفالی حسنلو همخوانی ندارد (طلایی، ۱۳۸۹: ۶۰؛ طلایی، ۱۳۸۹: ب: ۱۵۴-۱۵۲) که این واقعیت نیز به خوبی بیان می‌دهد روش استنتاجی-تباری دایسون و یانگ و پیروان آن‌ها، حتی از نظر محلی نیز قابل پشتیبانی نیست.

لازم به ذکر است که در رابطه با نقد نظر یانگ درباره ارتباط میان ظهور ظروف لوله‌دار در عصر آهن I و مردمان ایرانی، پیشینه پیدایش این سبک از ظروف در فلات ایران، به هزاره‌های هفتم و ششم پیش از میلاد می‌رسد که تا اوایل هزاره سوم نیز ادامه داشت و در این برهه از زمان، دچار شد و سپس در آغاز عصر آهن I رواج یافت (طلایی، ۱۳۸۹: ب: ۱۵۹).

۷. بررسی و نقد دیدگاه حضور آریاییان حضور آریاییان در فلات ایران «پیش از عصر آهن که در کتاب دانش‌نامه کاشان مطرح شده است.

جلدهای سوم و چهارم دانش‌نامه کاشان نوشته «جهانشاه درخشانی» است. او در رشته تاریخ و با تمرکز بر تاریخ خاور نزدیک از دانشگاه ملی ایروان ارمنستان با درجه دکتری دانش‌آموخته شد. کتاب مذکور، اثر طویل و درازی است که به طور گسترده و از جنبه‌های گوناگون، در باب دو مساله به تحلیل پرداخته است. جهانشاه درخشانی با در نظر گرفتن برخی از شواهد باستان‌شناختی، زبان‌شناختی، اقلیمی و تطبیق آن‌ها با محتوای منابع مکتوب میان‌رودانی، بر این اعتقاد بوده است که سابقه حضور نیاکان ایرانیان یا آریایی‌ها به پیش از عصر آهن و دست‌کم به اوایل عصر مفرغ فلات می‌رسد. او در جلد سوم دانش‌نامه کاشان، این مساله را مطرح کرده است که نام بسیاری از جمعیت‌های ایرانی، به همان صورت که در کتیبه‌های آشوری آمده است، در متون اکدی و بابلی قدیم نیز قابل رصد هستند.

روی هم رفته، آن نگرش‌هایی که جهانشاه درخشانی در کتاب خود به واکاوی پرداخته است تا دیدگاه مهاجرت آریاییان به فلات ایران در عصر آهن را رد کند، از این قرار است: (آ) بررسی زبان‌شناختی نام‌واژه‌های جغرافیایی و اشاره به مستندات مکتوب، (ب) بررسی

مقوله چهره‌شناسی برمبنای نقوش، ج) بررسی مقوله زمان زرتشت در کتاب دانش‌نامه کاشان، در این‌جا این مباحث، به ترتیب بررسی می‌شوند:

آ) بررسی زبان‌شناختی نام‌واژه‌های جغرافیایی (Toponymy) و اشاره به مستندات مکتوب در کتاب دانش‌نامه کاشان و نقد آن

بخش‌های گسترده‌ای از جلد سوم دانش‌نامه کاشان، سرشار از تحلیل‌های ریشه‌شناختی واژگان و اسامی افراد از سوی مولف است و در کنار آن، به موجودیت برخی از هویت‌های سیاسی به ویژه مادی‌ها و پارسیان در کتیبه‌های اکدی و بابلی نیز اشاره می‌کند و بر مبنای آن‌ها، یک رابطه نیا و نواده با جمعیت‌های «قطعا ایرانی‌تبار» در هزاره اول پیش از میلاد برقرار می‌سازد (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۲۴-۲۹۹).

نویسنده کتاب، مشابه نظر «استاین کلر» (Steinkeller, 1982) و وارون نقد آن از سوی «فرانکفورت» (Francfort & Tremblay, 2010)، معتقد است که پرخشوم (پَرسَی، مَرَحَشی، وَرَحَشه) (Parhašum, Parahsi, Mar-ha-si, Warahše) در شرق تمدن ایلام واقع بوده است و سپس اهالی این سرزمین و هویت سیاسی، نیاکان پارسیان از هزاره سوم بوده‌اند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۰۷-۲۹۹). در این‌جا نویسندگان مقاله کنونی، نظری درباره ارتباط اسامی برجای مانده از شخصیت‌های سیاسی و نظامی سرزمین پرخشوم به اسامی هندواروپایی یا ایرانی بیان نمی‌کنند، اما نکته اساسی این‌جا است که اساسا این هویت سیاسی در شرق ایلام واقع نبوده است، همان‌طور که در یکی از لشگرکشی‌های «نرام-سین» (۲۲۱۸-۲۲۵۴ پ.م)، شاه اکد به شرق ایلام، او بی آن‌که از برخورد با اهالی این قلمرو یاد کند، به رویارویی با سرزمین شرقی «مگن» (Magan) اشاره کرده است (Francfort & Tremblay, 2010: 57) و بنابراین، این‌گونه به نظر می‌رسد که نظر سستی مطرح شده از سوی آلبرایت، مبنی بر قرار داشتن پرخشوم در غرب فلات و حدود رود «دپاله» درست باشد (Steinkeller, 1982: 238). از طرف دیگر، می‌دانیم که سرزمین «پرسوا/پرسوآش» (par-su-áš) به عنوان خاستگاه نخستین مردمان پارسی پیش از مهاجرت به زاگرس جنوبی (فارس) در حدود غربی فلات ایران واقع بوده است (Luckenbill 1926: 206, 255, 262, & 286; Grayson, 1996: 40, 184, & 52; Tadmor & Yamada, 2011: 212). این که میان اهالی پرسوا/پرسوآش در غرب فلات و مرتبط با سده نهم تا هشتم پیش از میلاد و پارسیان سده‌های بعدی در زاگرس جنوبی با نام پرسوآش یا «پرسومش» (Luckenbill, 1927: 126, 155, 156, & 158; Grayson & Novotny,)

307, & 270; Novotny & Jeffers, 2018: 194, & 335; 2014)، یک رابطه نیا-نواده برقرار بوده است (Gershevitch, 1987: 83) نشان می‌دهد که اساس فرض مطرح شده در کتاب دانش‌نامه کاشان درباره حضور پارسیان در زاگرس جنوبی پیش از عصر آهن، به کلی اشتباه است، اما برخی از اشاره‌های جهان‌شاه درخشانی درباره آنچه او از «حضور کهن‌تر مادی‌ها در غرب فلات» می‌خواند، قابل تأمل است. او به مستندات از حضور کهن‌تر جمعیتی که در تصور خود، «مادی» فرض کرده است و مرتبط با هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد بوده‌اند، پی برده است، اما برای توصیف نام آن جمعیت، از واژه «مَد» (mada) استفاده می‌کند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۱۵). در این راستا، بایستی گفت که چنین انتسابی تنها چند نمونه قابل توجه هستند. یکی از آن‌ها، مرتبط با گزارشی از «شولگی» (Šulgi) (حدود ۲۰۴۶-۲۰۹۴ پ.م.) شاهی از سلسله سوم اور است. در این گزارش، متن مذکور از دیواری با نام «باد مَدَکی» (bad mada^{ki}) یاد می‌کند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۱۸) که جهان‌شاه درخشانی به واسطه وجود یکنشان اشاره‌گر به مفهوم سرزمین (ki) که در پس «مَد» آمده است، مَد را یک نام خاص برای انتساب به یک قلمرو فرض می‌کند و در ادامه تحلیل خود، به واسطه شرقی بودن مختصات آن نسبت به سرزمین سومری «اور»، مَد را واقع در زاگرس مرکزی و برابر با هویت مادی معرفی می‌کند و سپس، آن را برابر یکی از نام‌های مرتبط با ماد در کتیبه‌های آشوری هزاره یکم پیش از میلاد، «کور مد-آ» (kur.mada-a) می‌شناسد (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۱۸ و ۳۲۱). وی همچنین به یک نوشته دیگر اشاره می‌کند که در آن، «آمی دیتن» (Ammi-ditana)، فرمانروای بابل (سده هفدهم پیش از میلاد) از حاکمی با نام «لو مَد» (lú-mada) در یک سرزمین واقع در شرق بابل یاد کرده است. جهان‌شاه درخشانی معنی نام این شخص را «مرد مادی» یا «شاه مادی» معرفی می‌کند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۲۰). افزون بر این داده‌ها، نویسنده جلد سوم دانش‌نامه کاشان از چند «نام فردی» (Anronymy) یاد می‌کند که در آن‌ها، واژه مَد بخشی از نام اشخاص است چون «مَد کین» (madakina) یا «شَن مَد» (Šan-mada) - و این گونه معتقد است که این اسامی، مرتبط با تبار فرد و انتساب‌های رایج قومی و به کار رفته در نام‌گذاری‌ها بوده‌اند (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳/۳۲۳). روی هم رفته و تا به این جا، این گونه تحلیل‌های صورت گرفته در دانش‌نامه کاشان درست به نظر می‌رسد و گویا به راستی در نامه شولگی و موارد بعدی ذکر شده، با شماری نام خاص جغرافیایی و فردی در همان مختصات جغرافیایی منطبق بر سرزمین ماد در هزاره یکم پیش از میلاد روبه‌رو هستیم، اما اشکال این جا است که بسط این

تفسیر در متون دیگر، چندان پذیرش پذیر نیست، به ویژه آن‌جا که جهان‌شاه درخشانی از چند سرزمین نام می‌برد که در ابتدای نام خود، دارای واژه «مَد» هستند و در انتهای آن‌ها نیز، نشان «ki» آمده است؛ چون یک نمونه: م-د-مو-ان-گی-انکی (ma-da ki-en-gi-enki) (درخشانی، ۱۳۸۳: ۳۱۸/۳-۳۱۷). در این موارد، مطلقاً نمی‌توان از واژه مَد، نام خاص ماد را برداشت کرد، زیرا معنای برگرفته نهایی، گنگ خواهد شد (در مثال قبلی: ماد سرزمین مو-ان-گی-ان). از این‌رو، نویسندگان مقاله پیش‌رو این دیدگاه را دارند که در تفسیر واژه مَد، باید یک حالت میانی متصور شد. در این وضعیت، ما در متون سومری و اکدی، با دو واژه مَد (و آوای دیگر مرتبط با آن) روبه‌رو هستیم که در یک صورت آن، مفهوم رایج عام «سرزمین» وجود دارد و در صورت دیگر، واژه‌ای هم‌آوا و مرتبط با یک نام تباری-جغرافیایی خاص به کار رفته است.

یک نکته مهم در این‌جا چنین است که گویا حدس و گمان جهان‌شاه درخشانی درباره حضور یک جمعیت ایرانی در هزاره سوم پیش از میلاد فلات در مناطقی که بعدها ماد نام گرفتند، درست باشد، اما این الزاماً به معنای هم‌جنس بودن هویت آنان با مادی‌های هزاره یکمی پیش از میلاد نیست، بلکه نهایتاً می‌توان میان آن دو یک رابطه نیانواده اما با دو هویت مستقل سیاسی-جمعیتی فرض کرد. این مساله از این قرار است، در کتیبه سارگن دوم آشوری (۷۰۵-۷۲۲ پ.م)، در میان سکونت‌گاهایی که او در برخورد با سرزمین‌های عمدتاً آریایی‌نشین و مادی گزارش کرده است، موردی به نام «کرزینو» (Karzinû) وجود دارد (Luckenbill, 1927: 67, & 105; Levine, 1972: 42 ii 60f; Zadok, 2002: 116). دقیقاً در همین حدود مختصات جغرافیایی و مرتبط با گزارشی از سارگن اکدی (حدود ۲۲۷۹-۲۳۳۴ پ.م)، از یک سکونت‌گاه با همین نام (کرزین) (kar-zi-na^{ki}) یاد شده (Horowitz, 1998: 74-75) که دارای چند نکته است: اول این‌که دارای آوا و مختصات جغرافیایی مشابه با مورد اشاره شده در کتیبه سارگن دوم آشوری است و پادشاه اکد پس از گذر از سرزمین «لؤلُوبو» (Lullubu) به شرق آمده از چند سرزمین دیگر گذر کرده و به کرزین رسیده است که منطقی‌تر است که بعدها ماد نام دارد و بعدها شاه آشوری یاد شده نیز کرزینو را در همان حدود و میان سکونت‌گاه‌های عمدتاً مادی و دارای نام‌های ایرانی یاد کرده است. دوم این‌که سارگن اکدی نام کرزین را درست در پشت سه سرزمین با نام‌های «Zer/Quliyaš»، «Surginiyaš» و «Handakiyaš» یاد کرده و قبل این سرزمین‌ها هم به یک سرزمین دیگر با نام «Akriyaš» اشاره کرده است (Horowitz, 1998: 72-73) که همگی

نام‌هایی هندواروپایی‌اند (Horowitz, 1998: 90). سوم این‌که توضیحات سارگن درباره سنن کَرزین بسیار قابل توجه است، او نوشته است که اهالی کَرزین، به خاک‌سپاری را نمی‌شناسند و اجساد را به آتش می‌سپارند (Horowitz, 1998: 75) که می‌تواند اشاره به یک سنت آریایی ماقبل زرتشت باشد. چنان‌که این رسم در ودها وصف (RV 10:15.14) و در اوستا نیز نکوهش شده است (اوستا، ۱۳۷۹: ۶۶۳/۲ و ۷۶۲). مجموع همه این دلایل که به طور عجیبی، از چشم جهان‌شاه درخشانی دور مانده است می‌تواند باور او و چرایی امکان حضور گروهی آریایی و یا هندواروپایی در حدود زاگرس غربی و ربع آخر هزاره سوم پیش از میلاد را پررنگ سازد، اما این به مفهوم این‌که آنان دقیقاً مادی بوده‌اند نیست و نهایتاً می‌توان از آن‌ها با همان عنوان هویتی‌شان چون اهالی آریایی یا هندواروپایی «کَرزین» و آن چهار مورد دیگر نام برد و موضوع را هم تنها به همان مناطق مطرح شده و نه کل زاگرس غربی و جنوبی محدود کرد (فیروزی و همکاران، ۱۴۰۰).

بر روی هم، استدلال‌های مطرح شده کتاب دانش‌نامه کاشان در موضوع ماد منطقی‌تر هستند. این‌که مواردی مستنداتی در منطقه زاگرس مرکزی وجود دارند که شواهدی ناقض فرضیه ورود آریاییان به فلات ایران در عصر آهن را نشان می‌دهند، درست است، اما دو ایراد اساسی نیز در این جا دیده می‌شوند، یکی آن‌که نمی‌توان بر مبنای این شواهد، نتیجه‌گیری را به همه مناطق فلات تعمیم داد، چنان‌که شواهد مستحکمی چون نام‌های شخصیت‌ها و سرزمین‌های اشاره شده در متون هزاره سوم و دوم پیش از میلاد، از نادرستی چنین انتسابی برای عصر مفرغ بسیاری از مناطق غربی، جنوب غربی و شمال غربی فلات حکایت می‌کنند. دوم این‌که استنادهای دانش‌نامه کاشان در زمینه مادی‌ها، به مدارکی است که در همه جا یکسان پاسخ نمی‌دهد و همان‌طور که بیان شد، بهتر این بود که نویسندگان، این مساله تمایز دو واژه کاملاً مستقل از هم، اما هم‌آوای «مَد» را پیش می‌کشید.

ب) بررسی مقوله چهره‌شناسی بر مبنای نقوش در کتاب دانش‌نامه کاشان و نقد آن
جهان‌شاه درخشانی راهکار ایده‌آلی را برای تعیین هویت مطرح کرده است، اما مشکل این‌جا است که در بیشتر نقاشی‌ها، جز مواردی چون جامه و آرایش ریش و مو، راهی برای تمایز جمعیت‌های متعلق به دسته بزرگ انسانی به اصطلاح سفید در آسیای غربی وجود ندارد. برای نمونه، عمده این نقوش، برای نشان دادن تفاوت‌های جمعیت‌هایی مثل مردمان حبشی و پارسی در تخت‌جمشید و یا تفاوت‌های مصریان و اهالی سیاه‌پوست نوبیا در

نقوش مصری مناسب هستند (رویت صفات بارز)، اما این مساله برای دریافت تفاوت‌های جزئی میان جمعیت‌های سفیدپوست فرضاً آشوری و پارسی و ارمنی یک بر مبنای نوع بینی و نیم‌رخ چهره، امکان‌پذیر نیست. اصولاً این گونه تحلیل‌ها بیشتر برای تشخیص هویت‌های فردی (برای مثال صفات منحصر به فرد و خاص یک شخصیت تاریخی در میان یک جمع و یا در میان شماری شاه پیش و پس از او) قابل استفاده است تا کاربرد در مقیاس‌های بزرگ جمعیتی.

ج) بررسی مقوله زمان زندگانی زرتشت در کتاب دانش‌نامه کاشان و نقد آن

چنان‌که پیشتر اشاره شد، جهان‌شاه درخشانی زمان زرتشت را مرتبط با سده هجدهم پیش از میلاد می‌داند. این باور او دارای چند مشکل است: اول این‌که گستره خاستگاه آیین زرتشت (شمال افغانستان و جنوب آسیای میانه) در آن سده و حدود پیش و پس آن، مرتبط با یک عصر فرهنگی به نام «مجموعه گستره باستان‌شناختی بلخی-مرو» (Bactrian-Margiana Archaeological Complex) بوده است (Sarianidi, 2001; 2007) و شواهد فرهنگی این عصر از چند منظر خلاف مولفه‌های فرهنگ زرتشتی بوده است. یکی گستردگی تدفین به صورت قبور چاله‌ای در خاک به ویژه در محوطه کانونی «گنور تپه» (Gonur Tepe) که در محوطه‌های دیگر عصر مفرغ منطقه و مرتبط با این فرهنگ یافت شده است (Sarianidi, 1998; 2007; Lecomte, 2011). هم‌چنین مجموعه‌هایی از فرهنگ مذکور گزارش شده که در آن‌ها، نمونه‌هایی از خاکسترهای حاوی استخوان جانوری نیز یافت شده است (Sarianidi, 2005: 125-145; Salvatori, 2010: 44-45, 137-138). مساله سوم، این است که بر مبنای مولفه‌های زبان‌شناسی می‌دانیم که زرتشت پس از روزگار «سرایش» و «کتابت» ریگ‌وداها بوده است و طبق آخرین پژوهش‌های معتبر به ویژه کتابی از پارپولا (نشر دانشگاه اکسفورد)، با وجود آن‌که ریگ‌وداها پیشتر سراییده شده بود، اما گردآوری و «نگارش آن» (و در نتیجه زبان کتابت آن) متعلق به دوران حاکمیت سلسله «کورو» و حدود ۱۰۰۰ پ.م بوده است (ر.ک کنید به توضیحات فصل‌های ۹ و ۱۳ در Parpola, 2015) و از این‌رو، زمان زرتشت و شروع فرهنگ آن، می‌بایست پس از این زمان باشد؛ آن‌چه طبق نظر «بُرفکا»، دقیقاً منطبق بر میانه دوره دوم فرهنگ عصر آهنی یاز (Yaz II) در حدود سده هشتم پیش از میلاد است. طبق مطالعات صورت گرفته و با تحلیل داده‌های میدانی، دوره یاز II از سوی او به دو فاز A و B تقسیم شده است و ضمن آن که محوطه «نادعلی» را به عنوان تخته‌گاه

حکومت «کوی‌ها» (کیانیان در اساطیر) معرفی می‌کند، فاز نخست دوره II را محدود به قرون ۱۰ تا ۸ پیش از میلاد و مرتبط به کوی‌های نخستین (آنچه می‌توان با دوران اساطیری کی قباد تا ظهور زرتشت و عصر تاریخی منطقه قیاس کرد) و فاز دوم دوره II را در پیوند با سده هفتم و ششم معرفی می‌کند و در نهایت دوره یاز III را منطبق با عصر امپراطوری هخامنشی می‌شناسد (Boroffka & Sverchkov, 2013: 50, & 67-70). گسترش پرسرعت سنت دخمه‌گذاری در دوره یاز، مرتبط با گسترش فرهنگ زرتشتی دانسته می‌شود (Bendezu-Sarmiento & Lhuillier, 2013).

طبق متون سنتی زرتشتی و دوره اسلامی می‌دانیم که زرتشت به دربار شاهک بلخ پناه برد و به واسطه او، باورهای خود را گسترش داد که البته با هم مقاومت‌هایی روبه‌رو شد (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶؛ طبری، ۱۳۵۳، ۴۷۷/۲ و ۴۸۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱)، از طرف دیگر، برفکا نیز بیان کرده است که تحولات مرتبط دوره یاز II در افغانستان، محدود به چند محوطه بوده است و در همین مناطق محدود، مولفه‌های فرهنگ یاز II در سده هشتم (نزدیک به پایان فاز A این دوره) پیش از میلاد در حال راندن مظاهر فرهنگ یاز I هستند (Boroffka et al, 2013: 50, & 64-70). در حقیقت سنت دخمه کردن، یک فرهنگ کم‌رواج عصر مفرغ در منطقه آسیای میانه بود که در عصر آهن، در کنار برقراری سنت تدفین چاله‌ای، رفته‌رفته از آن استقبال و به یک‌باره غالب شد. این حدود زمانی، دقیقاً پس از آخرین شواهد از استخوان‌های سوخته و خاکسترهای حاوی آن‌ها (مرتبط با بازه ۱۰۰۰-۱۴۰۰ پ.م) است (Shenkar, 2007: 170) و این به مفهوم سرآغاز گذر از همان عصر نگارش ریگ‌وداها و ورود به هزاره اول پیش از میلاد است.

۸. نتیجه‌گیری

پیرو تحلیل جنبه‌های مختلف ارائه شده در مقاله، این طور استنتاج می‌شود که هر دو نظریه «ورود آریاییان به فلات ایران در عصر آهن» (برگرفته از دیدگاه افراد متعدد؛ بنگرید به مقدمه) و «حضور آریاییان در فلات ایران پیش از عصر آهن» (مطرح شده در جلد سوم دانشنامه کاشان) دارای نواقصی در ادله خود هستند. مهم‌ترین ایراد بر هر دو نظریه، تلاش برای تعمیم شواهد محلی - منطقه‌ای به استنتاج کلی نسبت به همه سرزمین‌های فلات ایران است. در این میان، بیان شد که برخی از مستندات که درباره حضور پیش از عصر آهن

گروه‌هایی ایرانی تبار (آریایی) در فلات، از سوی نویسنده جلد سوم دانش‌نامه کاشان ارائه شده است، قابلیت اثبات علمی دارد و در برخی از موارد نیز چنین وضعیتی برقرار نیست. همچنین نویسندگان این مقاله، به بیان و پردازش دلایلی جدید و برگرفته از برخی شواهد موجود در منابع میان‌رودانی پرداختند که نشان می‌دهند در برخی از مناطق غربی فلات ایران، امکان پیگیری حضور کهن‌تر از عصر آهن جمعیت‌هایی از ایرانی‌تباران وجود دارد، ولی این مساله در نقاط دیگر فلات قابل ادعا نیست.

روی هم رفته، پژوهش کنونی، دیدگاه سومی را با نام «حضور آریاییان در برخی از مناطق فلات ایران پیش از عصر آهن و ورود آنان به مناطق دیگر این گستره در عصر آهن» مطرح می‌کند که حالتی میان دو نظریه بحث شده را پیش می‌کشد. در این دیدگاه، همراستا با دیدگاه دوم (حضور پیش از عصر آهن آریاییان در فلات ایران)، از گروه‌هایی هندواروپایی و دست‌کم یک نمونه قطعی نیآریایی (کرزین) می‌توان اثراتی مرتبط با حضور آن‌ها در روزگار پیش از عصر آهن منطقه را ردیابی کرد که اولاً، این حضور محدود به بخش‌هایی از فلات ایران (مانند برخی از نواحی زاگرس مرکزی) بوده و دوم این که الزاماً هویت آن‌ها (در این جا بحث اهالی کرزین در هزاره سوم و هزاره یکم پیش از میلاد)، برابر با هویت‌های شناخته شده و رایج در هزاره یکم پیش از میلاد (چون مادی‌ها) نمی‌تواند باشد، بلکه باید آن‌ها را بر مبنای نام سکونت‌گاه‌های آنان (مانند اهالی کرزین) معرفی کرد. به عبارت دیگر، دلیلی برای هم‌سان‌پنداری مستقیم میان دو جمعیت آریایی تبار یا نیآریایی مورد بحث هزاره سوم (اهالی کرزین در کتیبه سارگن اکدی) و هزاره اول پیش از میلاد (اهالی کرزینو در کتیبه سارگن دوم آشوری) وجود ندارد (مادی فرض شدن گروه اول) و نهایتاً بتوان میان آن دو، یک نوع رابطه «نیا-نواده جمعیتی» برقرار نمود.

از آن سو نیز در این دیدگاه سوم، همانند دیدگاه نخست (مهاجرت آریاییان به فلات در عصر آهن)، این نگاه وجود دارد که در روزگار پیش از عصر آهن سرزمین‌های دیگر فلات ایران چون خوزستان و زاگرس جنوبی، مردمانی از گروه‌های غیرهندواروپایی و آریایی مستقر بوده‌اند و شاهدهی بر رد این نگاه در دست نیست، به سخن دیگر، بخشی از نظرات مرتبط با دیدگاه ورود آریاییان به فلات ایران در عصر آهن نسبت به پاره‌ای از سرزمین‌های این گستره صحیح است، ولی این مساله با نام «نشر آریاییان از برخی سرزمین‌های خارج

فلات و داخل فلات به برخی از سرزمین‌های غیر آریایی‌نشین فلات در عصر آهن» اصلاح می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. منظور گریشمن، نخستین یورش هند و اروپاییان در هزاره دوم پیش از میلاد است (گریشمن، ۱۳۸۸: ۶۵).
۲. به نظر می‌آید که مترجم دچار اشتباه شده و به جای دراز سری (قصیر الراسی در ترجمه وی)، اصطلاح "Brachycephalic" و به جای پهن سری (مستطیل الراس در نوشته وی)، "Dolichocephalic" نوشته است که کاملاً وارون است.

کتاب‌نامه

- اوستا؛ کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. (۱۳۷۹). جلد‌های یکم و دوم. ترجمه جلیل دوستخواه. چاپ پنجم. تهران: مروارید.
- اومستد، آبرت تن‌ایک. (۱۳۸۴). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- بهروز، ذبیح. (۱۳۳۱). تقویم و تاریخ ایران. به کوشش محمد مقدم. تهران: ایران کوده.
- درخشانی، جهان‌شاه. (۱۳۸۳). دانشنامه کاشان، آریاییان، مردم کاشی، امرد، پارس و دیگر ایرانیان. جلد سوم و چهارم. تهران: بنیاد فرهنگ کاشان.
- دوبلوویس، لوکاس؛ و وان‌دراسپیک، روبرتوس. (۱۳۸۲). دیپاچه‌ای بر جهان باستان. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ. (۱۳۸۶). تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. چاپ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.
- سرفراز، علی‌اکبر؛ و فیروزمندی، بهمن. (۱۳۸۰). باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی ماد، هخامنشی، اشکانی، ساسانی. چاپ ششم. تهران: مارلیک.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۳۵۳). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد سوم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طلایی، حسن. (۱۳۸۸). عصر مفرغ ایران. چاپ سوم. تهران: سمت.

بررسی دو دیدگاه حضور آریاییان و فرهنگ ... (سورنا فیروزی و دیگران) ۱۲۵

طلایی، حسن. (۱۳۸۹). باستان شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد. چاپ هفتم. تهران: سمت.

طلایی، حسن. (۱۳۸۹ب). عصر آهن ایران. چاپ دوم. تهران: سمت.

طلایی، حسن. (۱۳۹۰). پیش از تاریخ بین‌النهرین. تهران: سمت.

علی‌یف، اقرار. (۱۳۸۸). پادشاهی ماد. ترجمه کامبیز میربها. تهران: ققنوس.

فیروزی، سورنا؛ مهرآفرین، رضا؛ و موسوی‌حاجی، سیدرسول. (۱۴۰۰). «گرزین، آکری‌یش، زرک/قولی‌یش، سورگینی‌یش، هاندکی‌یش، موئی و اوئن-مند؛ چالش متون میان رودانی و ایرانی‌تباران در فلات ایران». جستارهای باستان‌شناسی ایران (پیش از اسلام). دوره ۶، شماره ۱۲: زیرچاپ.

کامرون، جورج. (۱۳۶۵). ایران در سینه‌دم تاریخ. ترجمه حسن انوشه. تهران: علمی و فرهنگی.

کرتیس، جان. (۱۳۸۹). بین‌النهرین و ایران در دوران باستان (گزارشی از سمینار یادواره ولادیمیر لوکونین). ترجمه زهرا باستی. تهران: سمت.

کرتیس، وستا سرخوش و سارا استوارت. (۱۳۹۱). پیدایش امپراتوری ایران: آخرین یافته‌ها. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: مرکز.

کینگ، لئونارد ویلیام؛ و تامسون، رجب‌نالد کمپل. (۱۳۸۴). کتیبه ایلامی بیستون. ترجمه شهرام حیدرآبادیان و روشنگ جهرمی. تهران: سبحان‌نور.

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی (زین الاخبار). تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

گرشویچ، ایلیا. (۱۳۸۷). تاریخ ایران: دوره ماد. ترجمه بهرام شالگونی. تهران: جامی.

گزیده‌های زادسپرم. (۱۳۶۶). ترجمه محمدتقی راشد محصل. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

گیرشمن، رومن. (۱۳۸۸). ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چاپ نوزدهم. تهران: علمی و فرهنگی.

نستورخ، میخائیل. (۱۳۴۴). مبدا نژادهای انسانی. ترجمه فرامرز نعیم و هوشنگ مشکین‌پور. تهران: اندیشه.

ویسهوفر، یوزف. (۱۳۹۰). ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چاپ یازدهم. تهران: ققنوس.

- Bendezu-Sarmiento, J.; & Lhuillier, J. (2013). "Sine Sepulchro cultural complex of Transoxiana (between 1500 and the middle of the 1st Millennium BCE) Funerary Practices of the Iron Age in Southern Central Asia: Recent Work, old Data, and new Hypotheses". *Archaeologische Mitteilungen aus Iran und Turan*. Berlin: Dietrich Reimer Verlag. pp. 281-315.
- Boroffka, N. G. O.; & Sverchkov, L. M. (2013). "The Jaz II and III period pottery. Classification and chronology viewed from Bandykhan, Southern Uzbekistan". In: *Pottery and chronology of the Early Iron Age in Central*. Warszawa: The Kazimierz Michalowski Foundation. pp. 49-74.
- Britannica, T. Editors of Encyclopaedia (2019, November 5). Scythian. *Encyclopedia Britannica*. <https://www.britannica.com/topic/Scythian>.
- Dubova, N. A. (2019). "Gonur Depe- City of kings and Gods, and the capital of Margush country (Modern Turkmenistan)". in: *Urban Cultures of Central Asia from the Bronze Age to the Karakhanids*. Wiesbaden: Harrassowitz. pp. 29-53.
- Dyson, Jr. R. H. (1965). "Problems of Protohistoric Iran as Seen from Hasanlu". *Journal of Near Eastern Studies*. No. 24: pp. 193-217.
- Francfort, H. P.; & Tremblay, X. (2010). "Marhaši et Civilisation de l' Oxus". *Journal of Iranica Antiqua*. Vol. XLV: pp. 51-224.
- Gershevitch, I. (1987). "The Median and Achaemenian Periods". in: *The Cambridge History of Iran*. Vol. 1. London: Cambridge University Press. pp. 82-86.
- Grayson, K. A. (1996). *RIMA 3/ Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC, II (858-745 BC)*. Toronto: University of Toronto Press.
- Grayson, K. A.; & Novotny, J. (2014). "Royal Inscription of the Neo- Assyrian Period: The Royal Inscription of Sennacherib, King of Assyria (704-681 BC)". Vol. 3/2. Winona Lake: Eisenbrauns.
- Horowitz, W. (1998). *Mesopotamian Cosmic Geography*. Winona Lake: Eisenbrauns.
- Lecomte, O. (2011). "Ulugdepe: 4000 Years of Evolution Between Plain and Desert". in: *Historical and Cultural Sites of Turkmenistan. Discoveries, Researches and Restoration for 20 Years of Independence*. Ashgabat: Türkmen Döwletnesiryat Gullugy. pp. 221-237.
- Levine, L. D. (1972). "Two Neo-Assyrian Stelae from Iran". in: *Royal Ontario Museum, Art and Archaeology Occasional paper*. Vol. 23. Toronto.
- Luckenbill, D. D. (1926). *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. Vol. I. Chicago: The University of Chicago press.
- Luckenbill, D. D. (1927). *Ancient Records of Assyria and Babylonia*. Vol. II. Chicago: The University of Chicago press.
- Novotny, J.; & Jeffers, J. (2018). *Royal Inscription of the Neo- Assyrian Period*. Vol. 5/1. Winona Lake: Eisenbrauns.
- Parpola, A. (2015). *The Rots of Hinduism: The Early Aryans and the Indus Civilization*. New York: Oxford University Press.

- Salvatori, S. (2010). "Thinking around Grave 3245 in the 'Royal Graveyard' of Gonur (Murghab Delta, Turkmenistan)". in: *On the Track of Uncovering a Civilization: Trudy Margianskoj Arkheologicheskoi Ekspeditsii. Sankt-Petersburg: Aletejja.* pp. 244-257.
- Sarianidi, V. I. (1998). *Margiana and Protozoroastrism.* Athens: Kapon Editions.
- Sarianidi, V. I. (2001). *Necropolis of Gonur-depe ad Iranian Paganism,* Moscow.
- Sarianidi, V.I. (2005). *Gonurdepe, Türkmenistan: City of Kings and Gods.* Aşgabat: Miras.
- Sarianidi, V.I. (2007). *Necropolis of Gonur.* Athens: Kapon Editions.
- Shenkar, M. (2007). "Temple Architecture in Iranian World before the Macedonian Conquest". *Journal of Iran & Caucasia.* Vol. 11, No. 2: pp. 169-194.
- Steinkeller, P. (1982). "The question of Marhasi: a contribution to the historical geography of Iran in the third millennium B. C.". *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie.* Vol. 72, No. 2: pp. 237-265.
- Tadmor, H.; & Yamada, S. (2011). *Royal Inscription of the Neo-Assyrian Period.* Vol. 1. Winona Lake: Eisenbrauns.
- Young, T. C. Jr. (1965). "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iron 500-1500 B.C.". *Iran.* No. 3: pp. 53-85.
- Young, T. C. Jr. (1967). "The Iranian Migration into the Zagros". *Iran.* No. 5: pp. 11-34.
- Young, T. C. Jr., (1985). "Early Iron Age Iran Revisited: Preliminary Suggestion for the Reanalysis of old Constructs". in: *Del, Indus aux Balkans, Recueil Jean Deshayes, Editions Recherches Surles Civilisations.* Paris. pp. 361-378.
- Zadok, R. (2002), *The Ethno-linguistic Character of Northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian Period.* Tel Aviv: Archaeological Center Publications.